

بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليك يا وليّ العصر ادركنى

الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين عليّ بن ابي طالب و الائمة المعصومين - عليهم السلام-

و افضل صلوات الله على سيدنا و نبيّنا سيد المرسلين محمد و آله عترته الطاهرين المنتجبين

سيّما مولانا و امامنا الكهف الحنين سفينة النجاة و بقيه الله

الامام المهديّ عجل الله تعالى فرجه الشريف

و لعن الله اعدائهم اجمعين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن (صلواتك عليه و على آياته) فى هذه الساعة و فى كلّ ساعة

وليّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتى تسكنه ارضك طوعاً و تمتعه فيها طويلاً

بسم الله الرحمن الرحيم

قل يا ايّها الكافرون .لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد. و لا انا عابد ما عبدتم. و لا انتم عابدون ما اعبد.

لكم دينكم و لى دين.

اللهم خصّ انت اوّل ظالم باللّعن منى و ابدء به اوّلاً ثمّ العن الثانى و الثالث و الرابع و...

نویسنده وبلاگ مذکور، بعد از آنکه نتوانست جوابی به جواب ما ارائه دهد و پست های قبلی در وبلاگش مخدوش ماند، اخیراً با تغییر موضع، اقدام به نشر شبهه ای دیگر، در وبلاگ مذکور نموده است که البته این شبهه نیز بسیار تکراری بوده و بارها جواب آن را داده ایم اما اینجا نیز برای جلوگیری از نشر اکاذیب بوسیله ی این منافق، پاسخی کوتاه ذکر می کنیم.

وی در پست هفتم از وبلاگش نوشته است:

(((... از نظر شیعیان ولایت از اصول اسلام است چنان که کلینی با اسناد خود از ابو جعفر روایت میکند که: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیزی مانند ولایت توصیه نشده است...))
اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام...))

در اصل بودن ولایت مفترضه امیرالمؤمنین علی و اهل البیت - سلام الله علیهم اجمعین - شکی نیست که در این فرمایش نورانی حضرت امام باقر - صلوات الله و سلامه علیه - و سایر روایات ما آمده است. جز اینکه چنین مقصودی - یعنی رکن بودن ولایت مفترضه امیرالمؤمنین علی و اهل البیت سلام الله علیهم اجمعین - از روایات متواتره شیعه و سنی بدست می آید و منحصر به این نقل شیعی نیست. اما متأسفانه فرقه ی اهل تسنن تلاش دارند این روایات خودشان را هم نادیده بگیرند یا مخفی کنند.

اما شبهه ی اصلی نویسنده در این چند سطر گنجانده شده که وقتی بطلان آن واضح شود، بقیه ی آنچه بر این بنیان باطل چیده است نیز فرو خواهد ریخت:

(((... پایه و اصول دین خطا بردار نیستند والا دین به فساد کشیده میشود. پس واجب است ادله آن به هیچ وجه جای احتمال و خطا نداشته باشد زیرا این یک قاعده اصلی است که وقتی دلیل وارد احتمال شد استدلال به آن جائز نیست و چنین ادله ای جز در قرآن کریم که خداوند متعهد حفظ آن شده است یافت نمیشود...))

جواب:

در اینکه گفته شود اصول دین نباید بر مبنای احتمال یا ظن بنا شود، تردیدی نیست. اما اشکال به این شبهه نویسنده - که البته بارها جواب داده بودیم و باز تکرار می کنیم - خدشه بر این توهم نویسنده است که مدعی شده ادله ای که جای شک و احتمال خلاف نداشته باشد را فقط در قرآن صریحاً پیدا می کنیم و دلیل این مطلب را هم چنین اشاره

کرده است: «**خداوند متعهد حفظ آن شده است**»

(عجب آنکه نویسنده نادان اعتراف کرده که اصول نباید بر مبنای ظن باشد و نباید متزلزل باشد، اما هنوز انکار میکند که تنها راه نجات از تردید در بحث امامت، جعل و نصب خداوند می باشد!)

اما اشکال به این مدّعی نویسنده شبهات:

اولاً این ادّعا که دلیل قطعی - بدون احتمال خلاف - را فقط در قرآن پیدا می کنیم، خودش یک ادّعی بی دلیل است. چون اصول دین باید بر مبنای برهان عقلی قائم باشد، اما یک یهودی می تواند به این پندار چنین پاسخ دهد که خود دلیل همین رجوع به قرآن چیست؟! در این حالت این ادّعا که خداوند در قرآن فرموده قرآن را حفظ میکند، برای چنین یهودی، جواب نخواهد بود، چون این استدلال از نظر او مصادره به مطلوب است. اینجاست که شیعه برهانهای قویم ارائه می کند...

ثانیاً این ادّعا «خود-متناقض» است چون در هیچ آیه ای از قرآن چنین چیزی را صریحاً پیدا نمی کنیم که متن آیه چنین باشد: «مردم باید اصول دین را صریحاً و تماماً از قرآن پیدا کنند». آیا این جمله - که اینجا نوشته ام، آیه ای صریح از قرآن است؟!

ثالثاً این ادّعا خلاف صریح احادیث از جمله حدیث ثقلین است که به نقل شیعه و سنی متواتراً ثابت است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - که او این قرآن را آورده و با این قرآن تحدی نموده، او فرموده هدایت و نجات از ضلالت در تمسک به «قرآن و عترت» با هم است، نه قرآن تنها. این حدیث متواتر نبوی، صراحتاً آن پندار کفایت قرآن - بدون عترت - را از بین می برد. (مدارک حدیث متواتر ثقلین به نقل از شیعه و سنی و همچنین مدارک اعتراف بزرگان اهل تسنن به صحّت و تواتر این حدیث، آماده ی ارائه می باشد).

نمونه ای از مدارک:

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : ...انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا، کتاب الله و عترتی اهل

بیتی...

یا نقل مشابه با همین معنی که متواتراً نقل شده و هیچ اشکالی در سندش نیست، مثلاً در این مدارک از منابع اهل تسنن آمده:

سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، دار احیاء التراث العربی بیروت، ح ۳۷۸۶ و ۳۷۸۸.

المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، دارالکتب العلمیه بیروت، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۴۵۷۷.

مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹ و همان، ج ۳، ص ۱۷، ۲۶، ۵۹؛ شماره ۱۱۱۱۹، ۲۱۶۱۸، ۳۱۶۹۷، ۱۱۱۴۷، ۱۱۲۲۷، ۱۱۵۷۸. این حدیث را حدود چهل نفر از صحابه و صد نفر از تابعین و کثیری از علمای مذاهب، در اعصار مختلف نقل کرده اند که متواتر بلکه فوق حدّ تواتر است و هیچ خدشه ای در سندش نیست.

با این حال وقتی یکی از جهّال، خیال کرده بود که سندش ضعیف است، ابن حجر مکی لع - از بزرگان و متعصبین اهل تسنن - چنین پاسخ داد: «چگونه ممکن است ایرادی به سند این حدیث وارد باشد، درحالیکه در صحیح مسلم و دیگر کتب آمده؟!» (الصواعق المحرقة، ۲، ۶۵۲ - بیروت ۱۹۹۷)

این حدیث به اتفاق علمای شیعه و سنی صحیح و متواتر است و در دلالت متن و سندش هیچ خدشه ای نیست. و همه ی نقلهای این روایت، در معنای مقصود مشترک است و لازمه ی این حدیث آنست که رجوع به قرآن بدون رجوع به عترت رسول الله - صلی الله علیه و علیهم - هیچ ارزشی ندارد و جز گمراهی چیز دیگری نیست.

همچنین دلالت دارد که عترت - علیهم السلام - از قرآن جدایی ناپذیرند.

همچنین بر عصمت مطلقه عترت - علیهم السلام - دلالت دارد.

همچنین بر اعلمیت عترت - علیهم السلام - نسبت به سایر امت دلالت دارد.

رابعاً قرآن بر مردم نازل نشده، بلکه بر رسول الله - صلی الله علیه و آله - نازل شده و آیت و بینه ی نبوت او است.

در متن قرآن نیز صراحتاً اشاره شده که پیامبر - صلی الله علیه و آله - معانی قرآن را برای مردم تبیین می کند. مثلاً

در آیه ۴۴ سوره نحل داریم:

... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) نحل

هر عاقلی می فهمد که این آیه دلالت دارد قرآن خالی، برای مسلمین کافی نیست، بلکه یک تبیین کننده ی الهی لازم است. همین قدر برای ابطال توهم نویسنده شبهات کافیهست. البتّه ما در جای خود این بحث را هم داریم که اگر این شأن هدایتگری پیامبر - صلی الله علیه و آله - بعد از شهادت ایشان تمام شود، دین اسلام منقضی شده! و لذا ما دقیقاً

از این آیه نتیجه می‌گیریم که باید یک فرد معصوم و عالم به علوم پیامبر، بعد از او باشد که جانشین او باشد و آیات نازل شده بر پیامبر را تبیین کند...

پس خود قرآن، این پندار که مردم بدون پیامبر یا امام الهی به قرآن رجوع کنند را ابطال نموده و مردمان برای درک قرآن، همواره نیازمند پیامبر یا جانشین الهی او هستند.

خامساً نویسنده در این استدلال برای این توهم که «**ادله ای که احتمال خلاف نداشته باشد را فقط باید از قرآن پیدا کنیم**» استناد جسته به آیه ای از قرآن که خداوند فرموده: «**أنا نحن نزلنا الذكر و أنا له لحافظون**» (حجر: ۹)

این استناد نیز دچار اشکال است، گذشته از اشکالی که در بالا به این مبنا مطرح کردم که برای یک فرد خارج از اسلام تمام نیست و اصول دین باید با برهان عقلی باشد نه مصادره به مطلوب. گذشته از اینها، این استناد ناتمام است، اینکه خداوند ضمانت فرموده قرآن را حفظ بفرماید، چه ربطی دارد به این ادعا که دلیلی که احتمال خلاف نداشته باشد، فقط در قرآن دیده می‌شود؟! حفظ کتاب – که خداوند آنرا حفظ می‌فرماید – ربطی به کفایت آن برای فهم مردمان ندارد و نیز ربطی به امکان وقوع برداشت خلاف ندارد. از متن آیه در فرض مذکور چنین نتیجه می‌شود که خداوند قرآن را حفظ می‌فرماید. نه اینکه مردمی که فقط به قرآن رجوع کنند را حفظ کند!! کما اینکه در تاریخ اسلام تا امروز به روشنی می‌بینیم که اختلاف شدید میان امت در معانی آیات قرآن واقع شده است.

و در متن خود قرآن نیز صریحاً چنین وصفی برای قرآن آمده: «**و لا یزید الظالمین الا خساراً**» یعنی قرآن به ظلم کنندگان غیر از خسارت و ضرر هیچ نمی‌رساند. پس صرف رجوع مردمان به قرآن کافی نیست. چه ظلمی بالاتر از اینکه قرآن، بینه و معجزه ی شخص رسول الله -صلی الله علیه و آله-، حقایق نبوت و رسالت او را که روشن کرد، اما مردم از فرمایش متواتر و قطعی این پیامبر – مانند حدیث ثقلین – اطاعت نکنند؟!

اساساً این ادعای نویسنده شبهات، با سخنی که در قسمت دیگر گفته که بعضی از آیات صریحند و بعضی غیر صریح، نیز در تناقض است چون اینکه خداوند فرموده قرآن را حفظ می‌کند درباره ی همه ی قرآن است – چه محکم چه متشابه –، اما خود قرآن تبعیت از متشابه برای مردمان را مذمت نموده، لذا روشن می‌شود که وعده خداوند به حفظ قرآن، برابر با کفایت آن در فهم همه ی آن – بدون غیر – برای مردم نیست.

دنباله ی نوشته ی وبلاگ مذکور:

((آیات قران دو قسمند:

۱: آیات صریح که جز یک معنی احتمال معنی دیگری را نمیدهند و به این آیات محکمت گفته میشود

۲: آیاتی که احتمال دارد چند معنی را برسانند و به این آیات متشابهات گفته میشود

پس واجب است دلیل اصول از آیات محکمت استخراج شود. چون خداوند پیروی از متشابهات و اعتماد بر آنها را مذموم میداند و میفرماید: کسانی که در قلبشان انحراف وجود دارد از متشابهات پیروی میکنند (آل عمران آیه ۷) بدین ترتیب اصول دین با آیات صریح، از خطا مصون مانده اند زیرا آیات از خطا محفوظند و صریح بودنشان آنها را از تحریف معنوی مصون میدارد. بدین طریق وجوب نماز روزه و بقیه ارکان اسلام با قول صریح و قطعی قران و بدون نیاز به روایاتی که محتاج به تایید و تفصیل باشند ثابت شده اند. پس اثبات اصول بدون آیات محکمت ممکن نیست. ... در قرآن کریم کلیات احکام و معارف آمده است؛ ولی تفصیل و تشریح آن را به عهده پیامبر گذاشته شده است مثلاً در قرآن کریم آمده است که اقیموا الصلاة ولی نیامده است که روزی چند وعده نماز بخوانید در هر وعده چند رکعت بخوانید چگونه بخوانید و ... تبیین تمام این موارد به عهده رسول گرامی اسلام صلی الله گذاشته شده است.))

جواب:

این متن نشان می دهد این شخص با مبانی این مباحث بیگانه است. مثلاً تعریفی که از محکم و متشابه قرآن ارائه داده، تعریف دقیقی نیست. در پاسخی که نگارنده در جواب به قسمتهای قبل شبهات وبلاگ او نوشتم، چندین بار جواب همین انحراف او نیز داده شده، اما یا رجوع نکرده یا خود را به نادانی زده است. لذا اینجا هم جواب کوتاهی اشاره می شود:

اولاً این نویسنده با مبانی فهم قرآن آشنا نیست. مثلاً آیاتی که به آن، «آیات صریح» گفته است را چنین توضیح داده که جز یک معنی ندارد. این درحالیست که می دانیم آیات قرآن بطون و چندین معنی دارد. اما آنچه سبب صراحت بعضی آیات شده چیز دیگریست که در بحث حجیت ظواهر و تأویل به نقیض شرح دارد و اینجا بنا ندارم تفصیلاً شرح دهم. خلاصه این نیست که هیچ معنای دیگری غیر از ظاهر نداشته باشد...

ثانیاً آیات متشابه هم مطابقاً همان آیاتی که این شخص مدّعی شده «**احتمال چند معنی را می رسانند**» نیست. این تعریفی که نویسنده صریح و غیرصریح را به محکم و متشابه تطبیق نموده، دقیق نیست. اما ما با همین مبنا هم جواب را ارائه می کنیم که جای شبهه ای باقی نماند.

ثالثاً در بالا روشن شد که قرآن به تنهایی حجّت نیست، بلکه کسیکه قرآن بر او نازل شده (صلی الله علیه و آله) و اوست که با قرآن تحدّی فرموده و قرآن، معجزه ی او است، بارها و به اعتراف شیعه و سنی فرموده که هدایت در تمسک به هر دوی قرآن و عترت - علیهم السلام - است نه قرآن به تنهایی. لذا آن وضوح و بیان صریحی که در اصول دنبال آن بودیم، از مجموعه ی قرآن و عترت - علیهم السلام - یا قرآن و بیان نبوی حاصل می شود، و حجّت را تمام می کند. کما اینکه در متن آیات فراوان از قرآن - مثل ۴۴ نحل یا ابتدای سوره ابراهیم یا... -، این شأن پیامبر - صلی الله علیه و آله - یعنی «تبیین قرآن» ذکر شده ...

رابعاً نویسنده شبهات مدّعی شده «**صراحت آیات، آنها را از تحریف معنوی حفظ می کند**»، این قول نیز در جای خود محلّ اشکال است و استناد این نویسنده به این مطلب نیز اشکال دیگری دارد و آن اینکه ادّعای صراحت را ممکن است برداشت کننده از قرآن، مدّعی شود و همین ادّعای صراحت یا عدم صراحت، بین برداشت کنندگان از قرآن مورد اختلاف باشد... این مباحث مفصّل است و اینجا بنا به تشریح بیشتر ندارم.

خامساً نویسنده این شبهات در چند سطر بعد اعتراف کرده همه ی مسلمانان می دانند، حکم رکعات نماز را صراحتاً در این قرآن پیدا نمی کنیم. مثال تعداد رکعات نماز مثال مشهوری است که همیشه این خیال که همه چیز را باید از قرآن پیدا کنیم را ابطال می کند. کما اینکه علمای مذاهب مختلف اسلامی همگی مقرّنند که ما همه چیز را صریحاً از مصحف قرآن، به تنهایی پیدا نمی کنیم. به هر حال آن رکن مهم دین، حقیقت نماز است، نه نمازی که تعداد رکعاتش نامعلوم باشد.

سادساً نویسنده این شبهات چنان با ادبیات عرب و مبانی اسلام بیگانه است که بعد از نام مقدّس «پیامبر» نوشته: «**صلی الله**»، از این عبارت او معلوم می شود که اهل اطلاع از علوم دینی نیست و این سطوری هم که اینجا ردیف

کرده از این طرف و آنطرف گردآوری نموده. البته سایر عبارات و مطالبی که نوشته نیز این را نشان می دهد. هر ذی شعوری میداند بعد از نام مقدّس رسول خاتم باید - حدّ اقل - گفته می شود «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و جمله «صَلَّى اللهُ» به تنهایی ناقص است چون گذشته از اینکه شیعه صلوات بدون «آل» را - بر مبنای ادّله ی محکم قرآن و عقل و نقل مسلم - ناقص می داند، از این هم اگر بگذریم، حدّ اقل هر کس با زبان عربی آشنا باشد، می داند که لازم است بعد از این جمله فعلیه، جار و مجرور و حرف «علی» به اضافه ضمیر متصل فراموش نشود! متأسّفم.

اما این قسمت از افسانه شخص مذکور است که تلاش کرده دروغ خود را در میان مدّعاهای پی در پی مخفی کند:

(((شیعه نیز مدّعی است که کلیات امامت در قرآن آمده اما جزئیات آن بر عهده نبی گذاشته شده است. مشکل اینجاست که اهل سنت نیز امامت به معنای سرپرستی جامعه و جانشینی نبی را قبول دارد اما آن را منصوص(به معنای تعیین شخص خاص از سوی خدا) نمیداند پس اختلاف شیعه و سنی در منصوص بودن امامت است و نه اصل امامت که از اشتراکات میان اندو ست چرا که جامعه بدون رهبر و حکومت دوامی نخواهد داشت. بنابراین باید برای آن امامت منصوص مد نظر شیعه (که از نظرشان مهمترین اصل از اصول است) از این نظر که منصوص است دلیلی قرآنی ارائه شود و نه صرفاً استفاده از آیاتی که در آنها کلمه امامت به کار رفته است.)))

جواب:

اولاً این شبهه را بارها جواب داده ام و در جواب به سایر پستهای این شخص نیز آورده ام. شیعه از آیات صریح قرآن، دقیقاً «منصوب و منصوص بودن امامت شخص خاص از طرف خداوند» را به روشنی تمام نشان می دهد. اینجا به عنوان مثال نمونه ای ذکر خواهیم کرد تا هر خواننده ی عاقل خودش قضاوت کند. خصوصاً وقتی خود نویسنده به اهمّیت امامت اعتراف کرده، دیگر ممکن نیست از طرف خداوند تعیین نشود و رها باشد!

ثانیاً آنچه نویسنده به اهل تسنّن نسبت داده، در میان خود فرقه ی اهل تسنّن نیز مورد اتّفاق نیست، چراکه بسیاری از آنها صریحاً مدّعی شده اند امامت اصل نیست! (بر خلاف قرآن و خلاف نقل متواتر و بر خلاف عقل)

ثالثاً در بالا توضیح دادیم که اصول دین باید بر پایه برهان عقلی روشن باشد، و این ادّعا که دلیل بدون احتمال

خلاف فقط از قرآن بدون دیدن واقعیت - بدست می آید، خلاف عقل و خلاف متن قرآن و خلاف نصوص متواتره همچون حدیث ثقلین می باشد. اما در فرضی که فعلاً این خطای نویسنده شبهات را نادیده بگیریم و فرض کنیم که مینا همین باشد که اصول را باید از آیات صریحه بدست آورد، با آیات صریحه درباب امامت، حَقَّانِیَّتِ قول شیعه را اثبات می نمائیم و بطلان پندار اهل تسنن را هم واضح می کنیم که هیچ بهانه ای نماند.

شیعه از آیات صریح قرآن (مثل ۱۲۴ بقره و...)، دقیقاً «منصوب و منصوص بودن امامت شخص خاص از طرف خداوند» را به روشنی تمام نشان می دهد.

متأسفانه این متن این نویسنده آنقدر آشفته است و مقدمات بحث را هم رعایت نکرده که با یک نگاه ساده به تمام نوشته های او، انسان می بیند ارزش جواب دادن ندارد و هر کس اندکی در این مباحث مطالعه و تحقیق کند، خودش می فهمد قضیه چیست.

رابعاً در اینجا عقیده شیعه را صحیح و کامل نیاورده، چون شیعه یکی از شئون «امام» را مسئله ی رهبری جامعه به معنی حکومت می داند، اما شیعه برای امام شئون دیگری نیز قائل است از جمله هدایت باطنی و... که البته روشن است این شئون نیز - مانند شأن حاکمیت - جز برای شخصی که از طرف خداوند باشد ممکن نیست. حقیقت آنست که اگر قدری معنی «امام» شناخته شود و شئون امام توجه شود، اساساً این توهم که کسی غیر از خداوند بتواند امام جعل کند، بی معنی بودنش روشن می شود. رویکرد شیعه به امامت، با انگیزه ای متفاوت از آنچه نامبرده اشاره کرده می باشد و شیعه تنها راه پرستش خداوند و طاعت او را پذیرش امامت الهی از آل محمد -صلی الله علیه و علیهم- میدانند. خداوند در قرآن فرموده: ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر برای آنکه مرا پرستند. راه پرستش خداوند را هم فقط باید خود خداوند قرار دهد. چون اگر به وسیله ای که غیر خداوند قرار داده تمسک کنند، در واقع غیر خداوند را پرستیده اند.

خامساً نویسنده به طور ضمنی معترف است که اصل امامت به نص الهی است. همین برای عاقل کافیست که چیزی که اصل آن از خداوند روشن شده، باید نهایت و کمال و تمام آن هم از طرف خداوند روشن باشد. چون مبنای

هدایت قرآن - در نوشته های قبل نیز روشن شد - اطاعت و بندگی خداوند است، نه آنکه مخلوقات در کار خدایی شراکت کنند! خداوند در قرآن فرموده: «ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون» یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا بپرستند.

در مثال نماز نیز وقتی اعتراف کردند اصل نماز منصوص در قرآن است اما شکل آن را پیامبر -صلی الله علیه و آله - بیان فرموده و هیچ عاقلی نمی پذیرد که اصل آن در قرآن باشد، اما شکل آنرا مردم تعیین کنند! اینجا هم اگر اعتراف دارید اصلش در قرآن است، هیچ عاقلی نمی پذیرد که شکلش را مردم تعیین کنند!

شیعه گذشته از نصوص قرآنی - که ذکر شد و اشاره ای خواهد شد - ، بر پایه ی سایر نصوص نیز - که عمده ای از آن را اهل تسنن هم نقل کرده اند - و به برهان عقل، نصب خلیفه و امام را فقط از طرف خداوند متعال می داند. از جمله این نصوص، حدیث متواتر غدیر، و... می باشد که نشان می دهد رسول الله -صلی الله علیه و آله - خلیفه و امام الهی را بارها معرفی فرمود. و با معرفی رسول الله، دخالت سایرین در این امر، عین کفر به رسالت است.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (۳۶ احزاب)

گذشته از این، هر انسان عاقلی هم با عقل خود می یابد که نصب و جعل امام هدایت، جز از طرف خداوند سبحان، ممکن نیست، چراکه این شخص، راه خداوند با مردم است و راه خداوند - که وسیله تقرب به سوی خداوند و بندگی اوست - را خود خداوند می تواند قرار دهد و مخلوق حق ندارد از طرف خودش راهی به سوی خداوند جعل کند. لذا واجب است از هر امامی غیر از امام برگزیده ی الهی، برائت بجوئیم. «هدایت» فعل خداوند است و همانطور که او شخص نبی را برگزید تا مردمان دوران جاهلیت را از گرداب جهل و ظلمات توحش، نجات دهد، به همان صورت اگر قرار است مردمان پس از رسول نیز هدایت یابند، و به دوران بدبختی جاهلیت برنگردند، بی شک فقط خداوند است که می تواند شخصی را بر این امر نصب فرماید که گذشته از براهین عقلی و فطری، به نصوص متواتره

او، امیرالمؤمنین علی و اهل بیت معصومین تا بقیة الله الحجة بن الحسن المهدي - سلام الله عليهم اجمعین - است و لا غیر. و کس دیگری غیر ایشان، ادعا و ثبوت امامت از طرف خداوند را نداشته.

در آیه شریفه متذکر می شویم که مردم بدون هدایت رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - و قبل از او، در گمراهی آشکار بوده اند؛

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲ جمعه)

اگر پس از رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - نیز مردم از شخص برگزیده ی الهی - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله عليه - روی برگردانند، به همان دوران جاهلیت باز خواهند گشت - بلکه بدتر؛

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴ آل عمران)

شرک بت پرستان دوران جاهلیت آن بود که با وسیله ای که خودشان ساخته بودند - یعنی بت - میخواستند به سوی خداوند تقرب بجویند:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳ زمر)

حال آنکه قرار دادن راه و وسیله ی تقرب به سوی خداوند و پرستش او، فقط از طرف خود خداوند محقق می شود و کسی حق ندارد با وسیله ای که مخلوقات جعل کرده اند، راهی برای پرستش خداوند، جعل کند؛

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰ يوسف)

روشن است و هر عاقلی به برکت عقل، می یابد که راه مردم به سوی خداوند، قرار دادن وسیله قرب الی الله و پرستش او و... فقط و فقط از طرف خداست و مردم در این باره فقط باید مطیع امر خداوند باشند که چه کسی را بر این امر نصب فرموده است.

این شخص، شخصی است که سرنوشت یکایک مسلمانان به او بستگی دارد و امر و نهییش مطلقاً نافذ است و آیات قرآنی در وصف او نیز به اوصافی از او - مانند علم و عصمت و... - اشاره دارد که ممکن نیست مردم بتوانند او را تعیین کنند و خداست که «عَلَّامُ الْغُیُوبِ» است و یکایک مخلوقات را در نهان و آشکار تا آینده می شناسد... این حقیقت نیز در نصوص فراوان شیعه آمده که اینجا بنا به ورود به آن نیست...

سایر آیات قرآن و نصوص فریقین، نیز دلالت دارد که خداوند خلیفه و امام را نصب فرموده که به بعضی از آن - در مقالات گذشته - اشاره شد. مثلاً در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» - که به نقل فریقین درباره ماجرای غدیر است -، روشن شد که خداوند، دینش را کامل کرده. حال آنکه دینی که امر اصلی هدایتش را به مردمان - که بدون هدایت الهی، غرق در جهل هستند - بسپارد و چنین اهمال بزرگی داشته باشد، ناقص است، بلکه این بت پرستی است. همین که چنین آیه ای - الیوم اکملت... - در قرآن وجود دارد، نشان می دهد که ممکن نیست خداوند امام تعیین نکرده باشد.

و از بینات و مسلمات نزد همه است که بعد از رسول خاتم - صلی الله علیه و آله - فقط ۱۲ امام شیعه از امیرالمؤمنین علی تا الحجّة بن الحسن المهدی - سلام الله علیهم اجمعین -، اذّعا و ثبوت «امامت از طرف خداوند» را داشته اند و لا غیر.

مردمانی که از هدایت الهی دور افتند، جز گمراهی و ضلالت و فرو رفتن در گرداب جهل هیچ نخواهند داشت. چون مخلوق، بدون هدایت خالق، بیچاره و هلاک است. چنانکه قبل از هدایت رسول الله نیز در ضلالت جاهلیت بودند: «...و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (۲جمعه)؛ بعد از آن نیز، بدون شناخت امام، در جاهلیت هستند: قال رسول

الله -صلی الله علیه و آله-: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (مدارک فراوان از شیعه و سنی آماده ارائه است)

شاهد سخن آنکه امروز این اختلاف عظیم - که کار را به قتل و جنایات فاحش رسانده است و اهل کتاب، به دین اسلام طعنه می زنند- میان این امت بر قرار شده است! جنایاتی که تا به امروز از پیروان سقیفه - قاتلهم الله تعالی - می بینیم. و قطعاً در این اختلاف راه نجاتی نخواهد بود جز روی آوردن به فرمان الهی غدیر و حکم الهی در نصب شخص امام.

سادساً نمونه ای از آیات قرآن در این باب را در نوشته های قبل نیز ذکر کردم، اینجا دوباره به ذکر یک مثال اکتفا می کنیم: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱۲۴ بقره) و... در آیات قرآن - که نصب امام را فقط به جعل الله می داند- مثل آیه «أنتي جاعلك للناس إماماً»، به روشنی دیده میشود که «جاعل امام» خود خداوند می باشد و لاغیر. حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و علیه السلام- که پیامبری بسیار والا مقام است- بعد از گذراندن امتحانات، به جایی رسید که خداوند به او فرمود «أنتي جاعلك للناس إماماً»، یعنی در آن کمال عقل حضرت ابراهیم، خودش امام را جعل نکرد، بلکه خداوند او را امام کرد. نه مردم و نه هیچ کس دیگر امام را جعل نکرد، بلکه خداوند جعل کرد و این صریح متن آیه قرآن است که نصب و جعل شخص امام فقط از طرف خداوند است. در دنباله همین آیه، ابراهیم خلیل الله که با جعل الهی، به مقام رفیع امامت رسیده، از خداوند پرسید آیا این امامت در ذریه من هم هست؟ خداوند پاسخ فرمود که «لاینال عهدي الظالمین». یعنی اولاً «امامت»، «عهد خاص خداوند» است. ثانیاً امام، معصوم است، چون به نص آیه شریفه این عهد به کسیکه کوچکترین ظلم در او راه داشته باشد، نمی رسد. و هر گناهی، نوعی ظلم است، ظلم به نفس یا ظلم به غیر. از متن آیه کاملاً روشن است که خالق بی همتا، تا قیامت، جعل امام را کار خاص خود شناسانده است. و لذا همین آیه ی صریح کافیسست که جعل امام از طرف مخلوق باطل است.

از همه اینها هم اگر بگذریم، نویسنده شبهات به طور ضمنی اعتراف کرده که مسئله امامت، مسئله بسیار مهمی است و هر عاقلی هم اندک نگاهی به تاریخ ببیند که بیشترین نزاعها و خونریزها در امت، بر سر این

مسئله بوده است. آیا ممکن است خداوند این مسئله و این اختلاف عظیم امت را بدون جواب رها کرده باشد؟! هرگز. این همان قول شیعه است که نصب امام را فقط از طرف خداوند بی همتا می داند و لاغیر.

همینکه آنرا از جعل الهی خارج بیندارند، ناچارند به اقوال انسانها و مخلوقات در این باره روی بیاورند. اما شما همیشه با یک عده انسان - یعنی شیعیان - مواجه هستید که زیر بار امامتِ امامِ مجعول از طرف مخلوق نخواهند رفت. لذا وجود قول مخالف در میان مخلوقات، شاهد دیگریست که این امر به مردم واگذار نشده، چون اختلاف رفع نخواهد شد.

آنچه نویسنده اشاره کرده به طور خلاصه همان حرف بت پرستان جاهلیت است که «الله» را خدا می خواندند، اما قائل بودند «وسیله تقرب به سوی خداوند» همان «بت ساخته ی دست خودشان» می باشد...

نویسنده شبهات در پایان - چون نتوانسته هیچ دلیل و برهانی ارائه دهد - عادتاً به فحاشی و هتاکِ نسبت به بعضی از سایتها پرداخته. برای این فرقه ی شیطانی - که خودشان را به «سنت» نسبت می دهند - متأسفیم.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳ زمر)

و السلام علی من اتبع الهدی

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُمُ الشَّرِيفِ وَ لَعَنَ اللهُ اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ

امیرحسن طهرانی - مشهد الرضویة المقدسة - علی مشرفها الصلاة و السلام -